

نقدی بر نسخه صوتی رمان کلیدر



سیدجمال هادیان طباطبائی زواره

انتشار کتاب صوتی کلیدر بهانه‌ای شد که دوباره آن را بازخوانی کنم. در حقیقت آن را شنیدم، آن‌هم همراه با موسیقی فاخر کیهان کلهر، روایت‌گری گیرای آرمان سلطان‌زاده و جمعی از هنرمندان صداییشه که این کتاب را به صوت درآورده‌اند و از همین منظر دلنشین‌تر و جذاب‌تر از نسخه مکتوب شده است. به صوت درآوردن یا پاکستی‌کردن کتاب‌ها شیوه‌ای نوین و دلپذیر است که شوق مطالعه را حتی در افراد کم‌حوصله یا سرشلوغ، لبریز می‌کند. در کتاب‌های صوتی، شنیدن آسان است و وابسته به زمان و مکان خاصی نیست و چون حالتی روایت‌گونه دارد، پرکشش می‌شود؛ مضاف بر آنکه سکوهای انتشار کتاب‌های الکترونیکی و صوتی امکاناتی را فراهم آورده‌اند که می‌توان سرعت و بلندای صدای شنیدن را به دلخواه و با توجه به میزان تمرکز، مکان و زمان تنظیم کرد و از شنیدن کتاب لذت برد. بجاست که از انتشارات فرهنگ معاصر و مؤسسه آوانامه برای صوتی‌کردن رمان کلیدر و از سکوهای فیدیو، طاقچه و کتابراه که به توسعه انتشار کتاب‌های الکترونیکی و صوتی اهتمام دارند، قدرندانی کنم.

پیش‌ازاین رمان‌های مشهور ایرانی مانند «سووشون» سیمین دانشور، «دایی‌جان ناپلئون» ایرج پزشک‌زاد و رمان مشهوری مانند «ژان کریستف» اثر رومن رولان را خوانده و لذت برده بودم؛ اما با شنیدن کلیدر مطمئن شدم که از رمان‌های ایرانی یک سر و گردن بالاتر است و اگر از رمانی مانند ژان کریستف فراتر نباشد، دست‌کم به آن تنه می‌زند. ژان کریستف و بسیاری از آنچه در ژانر رمان‌های واقع‌گرایانه قرار می‌گیرند که تمام یا بخشی از زندگی یک قهرمان را به تصویر می‌کشند، با این حال، حال و هوای کلیدر برای خواننده ایرانی حال و هوای وطن است، حال و هوای خاکی که در آن رویده و بالیده، حال و هوای هم‌ذات‌پنداری با هم‌وطنانی از فرهنگ‌ها و سنت‌های مختلف در گوشه‌وکنار ایران. از متن کلیدر بوی نان خانگی و روغن بومی برمی‌آید، بوی نوستالژی کوچ‌باغ‌های روستایی، رایحه طراوت و سرسبزی در دامنه‌ها و دشت‌ها و مراتع، عطر آشنایانه که وقتی در مشام می‌پیچد خوشایند است.

سبک و سیاق اختصاصی در نوشتار و استفاده از حداکثر ظریف معنایی واژه‌ها و عبارت‌ها، ضمن ایجاد لطافت، به متن استواری و استحکام بخشیده است. کلیدر در شیوه داستان‌پردازی و به‌کارگیری آرایه‌های ادبی چنان با قوت و قدرت کام برمی‌دارد که نقاط ضعفش کمتر به چشم می‌آید. خواننده را چنان در هر فراز یا خود همراه می‌کند و به دل داستان فرو می‌برد که گویی در ماشین زمان به سال‌های وقوع (احتمالاً دهه ۳۰ خورشیدی) بازمی‌گرد؛ جایی که هنوز مردم به سبک زندگی سنتی ایرانی مانوس بوده‌اند و مظاهر مدرنیته چندان در زندگی‌شان نفوذ نکرده بوده است. کلیدر در اغلب صحنه‌ها رفتار و تخیل خواننده را تحریک می‌کند، چنان‌که خواننده بر قالیچه سلیمان می‌نشیند و از فراز طنزواره داستان می‌شود، از مشهد به نیشابور، از نیشابور به سبزوار، از سبزوار به کوه‌سرخ و کلیدر و از آنجا به سوزنده می‌رود و به تماشای بیلاق و قشلاق و سرحدات مرزی شرق و شمال شرقی در خراسان بزرگ می‌نشیند. گاهی در دلان کاروانسرای، میدانی، بازارچه‌ای، باتوقی، قهوه‌خانه یا دکانی در شهر فرود می‌آید، از زیر سلباط‌ها، هشتی‌ها و کنار بالاخانه‌ها می‌گذرد و مردم در حال جنب‌وجوش را به شما می‌نمایاند که چگونه در هم می‌لولند، در بازارها و چهارسوق‌ها کاسبی و بیشه‌وری می‌کنند، برای لقمه نانی از خروس‌خوان تا زوزه شغال سک‌دو می‌زنند و در این گیرودار و ناسازگاری روزگار، دختران و پسران خویش را عروس و داماد می‌کنند. گاهی برایتان وضعیت راه‌زنان، قرشمالان، علافان، گدایان، حمالان و معتادان را توصیف می‌کند و در لابه‌لایش از اخلاق و بی‌اخلاقی هم می‌گوید. سپس

بفرمایید کام‌تان را تلخ کنید

جستاری در باب تأثیر هویت ادبیات معاصر بر کارکرد اجتماعی‌اش



پریسا کدیور

دکترای جامعه‌شناسی سیاسی

جامعه‌شناسان بر این باورند که وقتی جامعه دچار ملال می‌شود و همبستگی اجتماعی‌اش مسیر نزولی می‌یابد، باید سراغ سرمایه‌های فرهنگی را گرفت و از آنها برای ترمیم روابط انسانی و نوزایی هویت ملی و درمان کسالت اجتماعی کمک خواست. زبان و ادبیات مهم‌ترین سرمایه فرهنگی هر ملت است. اما آیا می‌توان روی زبان و ادبیات فارسی معاصر برای دوران ناهفت پس از آسیب‌های اجتماعی حساب کرد؟

ادبیات معاصر ایران بیش از یک قرن است که سنگین و تلخ‌کام گام برمی‌دارد. گویی داستان و شعر فارسی آینه‌ای مقابل اندوه است و در بازخوانی شگوهمندی از «حزن» هویت‌یابی می‌کند. اما ادبیات ما از چه زمانی دچار اندوه‌زدگی شد؟ زیرا ادبیات کلاسیک ایرانی نه‌تنها بنیامیه‌ای غم‌گریز دارد، بلکه به زیستی شادمانه توصیه می‌کند:

ای دل جو زمانه می‌کند غمناکت/ ناگه برود ز تن روان پاکت

بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند/ زان پیش که سبزه برمد از خاکت (خیام)

در جهان‌بینی اشعار کهن فارسی شادزیستن و شادکردن از فضایل اخلاقی و حکمت عملی شمرده می‌شود. به گفته علاءالدوله سمنانی «صد خانه اگر به طاعت آباد کنی/ به زان نبود که خاطری شاد کنی».

غم در شعر شاعران گذشته جریانی جاری در زندگی و حسی توأم با ناامیدی نیست، بلکه برساخته از عشق و دلدادگی است. حزنی دل‌انگیز و روح‌بخش است که معشوق آن را به جان می‌خرد یا غمی متأثر از رویدادی عینی مانند سوگواری است؛ که البته در آن جهان‌بینی، غم‌نشینی به خاطر سوگ عزیز برخلاف ملال‌بردن از عشق، مورد مذمت و نکوهش قرار می‌گیرد:

چنین گفت کاک کو خرد پیرود/ ندارد غم آن که زود بگذرد

اگر ازجمندی سپارد به خاک/ بنبد دل اندر غم و درد و پاک (فردوسی)

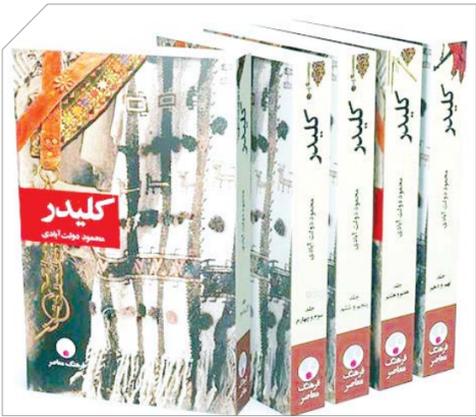
حذر از سوگواری برای درگذشتگان به اندیشه‌های کهن در میان ایرانیان بازمی‌گشت؛ کریستن، روح رفتگان را دچار عذاب و دشواری می‌کرد. در «راویرفرانامه» آمده: «... دیدم مرد بزرگ و مهلک دوزخ تار را که بسی روان

خواننده را با خود به درون قلعه‌ها، کاروانسراهای سرراهی و دهات کوچک و بزرگ می‌برد و چشمه‌ها و دشت‌ها در کوهپایه‌ها و تپه‌ها و تل‌های صحرا و کویر را نشانش می‌دهد.

گاهی چنان اقلیم و آب‌وهوا، خورشید و ماه و آفتاب و مهتاب، باران و برف و بوران، گل و گیاه و پرندگان و چرندگان را توصیف می‌کند و جان می‌بخشد که یکایک تصاویر توصیفی او را می‌بیند و حس می‌کنید؛ گویی دیرزمانی در زندگی حقیقی بدان مکان‌های نادیده با گذاشته‌اید. گاهی شما را پیاده می‌کند و همراه چوپانان به همراهی و هی‌هی گل‌ها می‌برد و به شیردوشی و پشم‌زنی، رسیدگی و بافندگی، ساربان‌ی و هیزم‌کشی وادارتان می‌کند و گاهی از بُزمرگی گله که خانواده‌ای را به خاک سیاه نشانده است، غصه‌دار و سوگوارتان می‌کند. گاهی شما را به درون کاروانسرای میان مسافران خسته می‌برد و جای وقلیانی میهمانتان می‌کند. گاهی هم به درون شیره‌کش‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها تا دمی با تریاک‌های خمار یا نشسته یا عرق‌خوران مکل‌پریده همنشینی کنید. گاهی هم در گلخن حمام در کنار دود و سیاهی رهاپتان می‌کند. گاهی زیر سیاه‌چادر یا در بیابان گرسنگی‌تان می‌دهد و با پای پیاده راهی‌تان می‌کند. گاهی چنان سرمای استخوان‌سوز پاییز و زمستان را توصیف می‌کند که به خود می‌لرزید یا از آفتاب و باد و غبار تابستان کلافه می‌شوید، عرق می‌کنید و چشم‌های‌تان از گردوغبار بیابان سوزش می‌گیرد. روح‌بخشی و تصویرگری در کلیدر کم‌تظیر است. گاهی خواننده را به درون ذهن آدم‌ها می‌برد و مکنونات قلبی آنها را آشکار و روان‌شناسی می‌کند و این واکاوی شخصیت‌ها چنان با فاصله، ظرافت و اغراقی ملیح انجام می‌شود که کمتر از شنیدن آن دلزده و خسته می‌شوید؛ و این درون‌کاوی چقدر به فهم و درک داستان کمک می‌کند!

محمود دولت‌آبادی اصالتا کُرد است؛ اما بزرگ‌شده سبزوآر. بی‌تردید با فرهنگ قوم کرد و سنت‌های رایج در خراسان آشناست و بسیاری از آنچه را روایت می‌کند یا با چشمانش دیده و آزموده یا از فامیل و آشنایانش بارها شنیده و در این داستان با هنرمندی در پی هم چیده است. او از تمام ظرفیت فرهنگ عامیانه خراسان بهره گرفته و مثلاً‌ها، مثل‌ها، کنایه‌ها و رهاورد‌های تجربی زندگی را وارد گویش شـخصیت‌های داستان کرده است تا خواننده یا شنونده با داشته‌های دیرینه‌اش هم‌ذات‌پنداری کند و در هر فصل یا بخش دست پر بیرون آید. شنونده چه خواهد چه نخواهد با فرهنگ عشایر کوچنده، اکراد، افغان‌ها و بلوچ‌های مهاجر یا به زور کوچیده آشنا می‌شود. با سرگذشت خان‌ها و رعایا در ایران سنتی، با غیرت و تعصب عشایر، با مظلومیت زن ایرانی در جامعه مردسالار.

دولت‌آبادی در فرازهایی از داستان برای توصیف یک فضا یا درون‌کاوی یک شخصیت واژه‌ها و ترکیب‌های مرتبط را کنار هم می‌چیند و سلسله و



قطار می‌کند، چوان دانه‌های تسبییحی در یک نخ، واژه‌هایی که هرکدام در حکم یک جمله‌اند، چه‌بسا در حکم یک بند یا یک فصل. گاه آن‌قدر شخصیت یا صحنه‌ای را توصیف می‌کند که به اغراق می‌انجامد؛ اغراقی که البته هنرمندانه است و سیمای برون و درون شخصیت داستان را یا محیطی که در آن قرار دارد پیش‌روی خواننده قرار می‌دهد و این‌گونه خواننده را به سوراخ‌سبمه‌های وجودی شخصیت‌های داستان یا محل وقوع آن می‌برد یا چهره آنها را به کمال و تمام به خواننده می‌نمایاند. نوع روایت او از آمیختن عاشق و معشوق از لحظه‌های ناب داستان است که در نسخه صوتی با لحن گرم و پرشور روایتگر، هیجانی عجیب ایجاد و خواننده را برای ورود به فضلی نو آماده می‌کند. در این میان گاهی ترکیب‌های بدیع ادبی نیز خلق می‌شود و خواننده را به شگفتی و ش‌عغف وامی‌دارد. او می‌خواهد خواننده خطر و حذر را حس کند و با خلق وخوی مردم بیابان و سختی و صعوبت کارشان انس یابد. در تمام این لحظات، خواننده در لوکیشن‌های متعدد و میان فضاها و شخصیت‌ها حضور دارد. آنها را می‌بیند و می‌شنود، با آنها نشست‌وبرخاست می‌کند، سر سفره‌شان می‌نشیند؛ اما فقط ناظر است، بدون حتی یک کلام!

معمولا توصیف و تصویرگری در طول هر بند یا فصل شما را رها نمی‌کند، گویی نمی‌خواهید از این خلسه و نشئه ادبی بیرون آید و این حال خوش را از دست دهید؛ باین‌همه گاهی در توصیف اشخاص یا مکان‌ها به افراط می‌رود و پا را فراتر از حقایق زندگی واقعی می‌گذارد. او در طی داستان خرق‌عادت هم می‌کند. شخصیت مثبت و کارزماتیک داستان، قاتل از کار درمی‌آید. خانم‌باز، تریاک‌ی، عرق‌خور یا دزد. او با این ترغذ از ارائه داستانی کلیشه‌ای و همیشگی می‌برهیزد و می‌گوید در همه انسان‌ها چشمه‌هایی از خیر و شر یافت می‌شود، همان سخن زرتشت!

کلیدر شخصیت ناب و همه‌جیز‌خوب ندارد، همه شخصیت‌ها را همان‌گونه که در زندگی عادی هستند، توصیف می‌کند. هرکسی خوبی‌هایی دارد و نقطه‌ضعف‌هایی، باید این را پذیرفت. گل بی خار خداست و دولت‌آبادی در

کلیدر به این اصل پایبند است.

در کلیدر ترکیب‌های بدیع ادبی فراوان یافت می‌شود. گاهی به شعر می‌ماند؛ اما ویژگی‌های شعر را ندارد؛ باین‌همه، واج‌آرایی، تشخیص، تشبیه و کنایه در نثر را چنان به کار می‌گیرد که خواننده دلش می‌خواهد دوباره بشنود و حظ ببرد. نثر کلیدر شبیه هیچ نثر دیگری نیست، فقط شبیه خودش است. نمایش شمالی و افکار حدود ۶۰ شخصیت و توصیف ده‌ها صحنه کار ساده‌ای نیست. آفرینش واژه‌ها و ترکیب‌های بدیع ادبی نیز کاری است دشوار و از هرکسی برنمی‌آید. مرد سخنور، سخندان و سخن‌شناس می‌خواهد که

جهان چندقطبی و شرق سیاسی نوین



امیرحسین نوربخش

شکل‌گیری جهان چندقطبی پس از پایان تسلط هژمونیک تک‌جانبه و مونوپولیستی غرب بر جهان، شروعی بر پایان دنیای تک‌قطبی و آغاز تکثرگرایی در عالم پیش‌رو است. در این زمینه، اگر جهان پساکرونا را یک تابع از وضعیت نظام پسامدرن تلقی کنیم، انتقال قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را از مغرب‌زمین به سوی مشرق‌زمین امری غیرممکن نخواهیم دانست. اما این جهش تاریخی چه سازوکارهایی خواهد داشت؟ معمولاً زمانی که واژه شرق را طرح می‌کنیم، ذهنیت مخاطبان به‌طور ناخودآگاه به سوی حوادث جنگ سرد و تنش‌های جهان دوقطبی سابق حرکت می‌کند؛ درحالی‌که به باور نگارنده، این امر تنها یک احضار روح از جهان مردگان سیاسی به شرایط پیچیده کنونی است، وارونگی موضوع آنجا بیشتر می‌شود که شرق سیاسی نوینی که در حال زایش است، دیگر حامل ارزش‌های ضدسرمایه‌داری نبوده و لزوماً علیه کاپیتالیسم حرکت نمی‌کند، بلکه تنها می‌خواهد قدرت را به‌عنوان یک بلوک رقیب از او باز پس گرفته و خودش به کنترل جامعه جهانی بپردازد یا حداقل قدرت را با جریان اصلی شریک شود.

درواقع شرقی‌های جدید حامل برخی ارزش‌های نولیبرالی، آن‌هم صرفاً به شکل اقتصادی بوده و منکر ضمیمه‌های سیاسی و فلسفی آن هستند. این در حالی است که غربی‌ها هر روز بیش از پیش دچار دگرگونی به فضای پست‌مدرن و جهانی از ساحت لیبرال به سوی گلوبالیسم می‌شوند و فهمی وسوسیل و اشتراکی را از جامعه سیاسی جدید خواهند هستند. تاکید فراوان آنها بر دولتی‌شدن یا عمومی‌شدن ابزار تولید و طرح گفتمان سوسیال‌دموکراسی، به‌ویژه در اروپای نوردیک در غالب جنبش‌های سندیکالیستی، گواه این مدعاست. سویه‌های جدید مواجهه بین غرب سیاسی جدید و شرق سیاسی نوین حاکی از استحاله هر دو در نظام جهانی است. شست‌وشوی جدی ماهیت‌ها و هویت‌های سابق و تحركات مختلف به سوی جابه‌جایی ارزشی و فرهنگی، خود گواه این مدعاست. شرق امروز برخلاف سابق حامل الگو و مدل سوسیالیستی نبوده و در عمل ملی‌گرا و حتی نولیبرال است.

این در حالی است که غرب به سمت انترناسیونالیسم و دهکده گلوبال جهانی در حال حرکت است. بی‌شک جابه‌جایی‌های گسترده ارزشی و روش مواجهه و موازنه قدرت نو شرقی و نو غربی به پیچیده‌ترشدن جهان پیش‌رو منجر خواهد شد. تکه‌تکه‌شدن بلوک یگانه قدرت جهانی و تقسیم آن میان اصحاب سیاست جهانی، شرایطی را ایجاد کرده که نوعی بی‌ثباتی و گذار در صحنه جهانی را رقم می‌زند. اما ما شهروندان جهان تا چه حد برای این موضوع آماده‌ایم؟



بخواند، جویبد، ترکیب کند، بیورواند، بتراود و بنویسد و در کلیدر چنین فرآیندی طی شده است.

زیرصداها در نسخه صوتی کتاب با روایتگری گرم و گیرای صداییشگان حرفه‌ای به زیبایی کار افزوده است. نمی‌توان دراین‌باره سخن گفت و از صدای گرم و گیرای صداییشگان شخصیت کلم‌محمد (محسن بهرامی)، بلقیس (فریبا متخصص)، خان‌عمو (محسن زرآبادی‌پور)، باب‌قلی‌بُندار (بیوک میرزایی) و غدیر (احمد هاشمی) نگفت که هرکدام در نوع خود شاهکاری شنیدنی است. کلیدر در دل خویش کوله‌باری از حکمت و نصیحت نیز دارد و از این‌منظر در دایره «ادبیات تعلیمی» جای می‌گیرد. تعلیماتی که گاه در میان هنرنمایی‌های ادبی پنهان می‌ماند؛ اما از زبان شخصیت‌های داستان می‌تراود و در کنج و پسله ذهن خواننده جاگیر می‌شود.

نکته بارز کلیدر پایان آن است؛ وقتی روایت اوج گرفته است و گمان می‌بری که همه کوچه‌پس‌کوچه‌های داستان به یک مقصد خواهد رسید و تمام خواهد شد؛ اما خواننده آن‌گونه که انتظار دارد، پیش نمی‌رود و ناگهان یَکه می‌ماند. با این حال ناخودآگاه پایان را حدس می‌زند و یازل را تکمیل می‌کند. حدس می‌زند که چه کسی کجا می‌رود و کی به کی می‌پیوندد! جایی که مشتاقی بدانی سرنوشت «مارال و شیرو و سوقی و زیور و لالا و خدیجه» چه می‌شود یا بر سر «گل‌محمد و خان‌محمد و بیگ‌محمد و خان‌عمو و بُندار و اصلان و شیدا و نادعلی و غدیر و ماهدرویش و موسی و ستار» چه می‌آید یا سرنوشت «کلمیشی و میشکالی‌ها» به کجا می‌انجامد، رها می‌مانی؛ اما ذهنت بنا به عادت و با تکیه بر ماهیت داستان پیش می‌دود و سرنوشت یکایک بازیگران را حدس می‌زند. اینجاست که هنر نویسنده در شکل‌دادن به پایان داستان در ذهن خواننده نمایان می‌شود.

دولت‌آبادی سروته داستان را باز می‌گذارد؛ نه از آن بی‌سروته‌هایی که نفهمی چی به چی و کجا به کجاست، بلکه از آن نوع که ناخودآگاه ذهن شما را تحریک می‌کند که پایانش را خودت بسازی. اشکالی هم ندارد! مگر باید ته همه داستان‌ها مشخص و خوش باشد؟ مگر فیلم‌های اصغر فرهادی پایان دارد؟

در یک کلام، کلیدر خاطرات سفری دور و دراز است که وقتی از شنیدن آن فارغ می‌شوی، تنت را فرسوده و خسته کرده اما روح‌ت را نواخته است. روح‌ت شاد است؛ اما جاهایی از آن هم خراشیده شده است. خراشیدگی‌هایی که جای آن سال‌ها در حافظه‌ات خواهد ماند و داستان را در ذهنت جاودان خواهد کرد. محمود دولت‌آبادی در کلیدر شما را معتاد می‌کند؛ معتاد داستانش که تا آخر بشنوید و لذت ببرید.

پس از انقلاب تا دهه ۶۰ همچنان تلخ‌خوبی ادبیات در قالب روایت ظلم مستکبران بر مستضعفان ادامه یافت. با شروع جنگ تحمیلی «ادبیات مقاومت» با وجود آنکه مروح آرمان‌طلبی و ایثارجویی بود، بیرنگ درد و رنج خانواده‌های شهدا و جانبازان را داشت. جامعه ایران اما پس از تحمل مصائب جنگ و در آغاز دوران سازندگی، ملول از تلخ‌مزاجی و جدیت فضای فرهنگی و اجتماعی حاکم، به تمنای تفریح و شوخ‌طبعی بود. اقبال بسیار مخاطبان به فیلم «آجاره‌نشین‌های» داریوش مهرجویی که آن را پر فروش‌ترین فیلم سال (۱۳۴۷) کرد، نشان از تغییر ذائقه فرهنگی جامعه در سال‌های پایانی جنگ می‌داد. هنر نمایش منعطف‌تر از ادبیات به تحولات فرهنگی و اجتماعی پاسخ داد؛ جریان‌سازی فیلم‌های کمدی و سریال‌های طنز از دهه ۷۰ تا ابتدای ۸۰، مؤید این مطلب است.

اگرچه نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر ناظر بر این اندیشه‌اند که رویدادها هم محصول فرهنگ زمان خویش‌اند و هم تأثیر متقابل بر آن می‌گذارند، اما نباید انتظار داشت که این تأثیرات لزوماً هم‌کش باشند. کما اینکه اقبال عمومی به آثار سینمایی دهه‌های اخیر گویای آن است که در دوره‌هایی که روح جامعه حوزه‌های ملتهبی را از سر گذرانده و خسته است، به «طنز» گرایش بیشتری پیدا می‌کند. گویی با هم خندیدن به‌منابه شیوه‌ای برای تأیید وجود مشکل و امید به غلبه بر آن است. این درک از طنز و کمدی را می‌توان در گسترش لطیفه‌ها و کنایه‌های طنزآناه به معضلات اجتماعی و سیاسی در فضای مجازی حاضر مشاهده کرد.

میراث مکتوب زبان و ادبیات فارسی اگرچه غنی از درون‌مایه‌های شادی است، اما ادبیات معاصر پس از هشتت دهه اندوه‌گذاری، غمگین و ملال‌زده با ارزش‌گذاری‌هایی مانند «ترنم موزون حزن» به راه خویش ادامه داده و فضای اندکی برای خلق آثار طنزآناه و بازگوشی ادبی، حتی برای گریز از فشار سانسور به جا گذاشته است؛ به نحوی که ادبیات امروز، تهدیدست از بن‌مایه‌های طنز و شوخ‌طبعی به سختی می‌تواند برای گذار از روزهای پررنج و دشوار، توشه‌ای از «سرور سرسختانه» و امید به فردایی بهتر فراهم کند. این ناتوانی را بگذاریم کنار کم‌مایگی آثار نمایشی کمدی حال حاضر ایران تا دریاپیم در روزگاری که بیش از هر زمان دیگری برای تاب‌آوری و فائق‌آمن بر آلام و رنج‌ها به سرمایه‌های فرهنگی‌مان نیازمندیم، در چه برهوتی زندگی می‌کنیم.

بی‌نوشت‌ها:

۱- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، نشر آگه، ۱۳۷۸، ۳۰۹.

۲- زرین‌کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، انتشارات علمی، ۱۳۸۴، ۱۸۲.